

الهه ناز

«دل آرام»

ماجرای این داستان واقعی است

عبّاس خیرخواه

نشر آسیم

تهران، ۱۳۹۴

چاپ اول: ۱۳۹۴
شمار نسخه‌های این چاپ: ۷۷۰
حق چاپ برای نشر آسیم محفوظ است

حروف‌نگار: فریبرز عباسی
آماده‌سازی و اجرا: امیر عباسی
چاپ: چاپخانه کاج
بها: ۱۶۰۰۰۰ ریال

تماس با نویسنده
abbass@kheir-khah.com
www.kheir-khah.com
۰۹۱۲۲۰۲۷۶۷۹

سرشناسه: خیرخواه، عباس، ۱۳۲۵ -
عنوان و نام پدیدآور: الهه ناز / عباس خیرخواه.
مشخصات نشر: تهران: آسیم، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص: ۱۳/۵ × ۲۱/۵ س. م.
شابک: 978-964-418-573-1
فیبیا
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبیا
موضوع: داستانهای فارسی - قرن ۱۴.
رده‌بندی کنگره: PIR ۸۰۴۰ / ی ۴۲۷ الف ۷۳۹۳
رده‌بندی دیویی: ۸۴۳ / ۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۱۲۰۷۵

دفتر مرکزی و مرکز توزیع

خیابان استاد مطهری ○ خیابان میرعماد ○ خیابان جنتی (سیزدهم) ○ شماره سیزده

www.nashrasim.ir

دورنگار: ۸۸۷۵۵۶۷۸

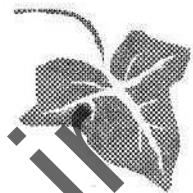
تلفن: ۸۸۷۴۵۰۰۲

E-mail: nashr.asim@yahoo.com

مستقیم تهران: ۸۸۷۵۰۳۸۳

مستقیم شهرستان: ۸۸۷۵۴۴۲۲

فهرست

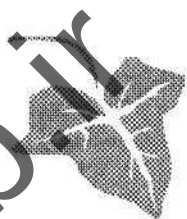


۱	یاد و سپاس
۳	پیشگفتار
۱۱	۱. نکته نت می خاره
۳۱	۲. درد دل راننده تاکسی
۳۵	۳. مکالمه در تاکسی
۴۱	۴. حاج آقا خودتی
۶۵	۵. مهمون ناخونده
۸۷	۶. دل آرام
۱۱۲	۷. دلهره و اضطراب
۱۲۵	۸. تجاوز وحشیانه
۱۳۱	۹. قصد خودکشی
۱۴۷	۱۰. انتقام
۱۶۰	۱۱. تریاک ماهونی
۱۷۳	۱۲. حرومزاده تکنون می خوره!
۱۸۲	۱۳. «ای الهه ناز»
۱۸۹	۱۴. فرهاد جوان
۱۹۳	۱۵. دیدار ناباورانه

- ۱۶ . مرده شور خودش می شوره ۲۰۵
- ۱۷ . حاج آقا نایب ۲۱۲
- ۱۸ . خبر مسرت بخش ۲۲۷
- ۱۹ . پرواز عشق ۲۳۳
- ۲۰ . دیدار دو دلناده ۲۴۰
- ۲۱ . پزشک جوان ۲۴۵
- ۲۲ . می گن نوه خیلی شیرینه ۲۵۱

www.ketab.ir

پیشگفتار



مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

قریب پانصد سال است که در بار شعر و شخصیت حافظ بحث و اظهار نظر شده. ولی به نظر می‌رسد امروز بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد که این متفکر و اندیشمند فرزانه را بیش از گذشته بشناسیم و به اندیشه‌های ژرف و زلال او عمیقاً بیندیشیم؛ اندیشه به این معنا که سخنان عارفانه و غزل‌های عاشقانه‌اش را با گوش جان بشنویم و با دل و جان به کار بندیم. اینکه اشعار و غزل‌های حافظ می‌تواند راهگسای زندگی باشد و موجبات سعادت و خوشبختی را فراهم آورد، سخنی به گراف نیست. اشعار حافظ همواره ورد زبان ماست و بدون اینکه خودمان متوجه باشیم، با او زندگی می‌کنیم. او در غم و شادی ما شریک است و موجب شده شادی‌های ما افزون‌تر از غم‌هایمان باشد. اگر امروزه می‌بینیم که غم به ما چیره شده و از مشکلات و معضلات بی‌شماری در رنج و عذابیم و راه به جایی نمی‌بریم، از آن روست که از دیوان حافظ دور مانده‌ایم و از آن سود نمی‌جویم.

جای هیچ شک و تردیدی نیست که حافظ در حکمت و عرفان و فلسفه

سرآمد بوده. قرآن را می‌شناخته و در معارف و علوم دیگر از جمله طب و نجوم و فقه و حدیث و تاریخ و قصص دست داشته و از این بابت مقام شامخی احراز کرده.

عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش
تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

حافظ بیش از شصت سال از عمر هفتاد ساله پرافتخارش را با قرآن محشور بوده و همان قدر که به غزلهایش فکر می‌کرده، به قرآن نیز می‌اندیشیده.

هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

بهترین دلیل این مدعا همانا غزلیات اوست که متأثر از سوره‌های قرآن است. این کتاب آسمانی و مقدس همواره الهام‌بخش او در سروده‌هایش بوده. شاید به همین دلیل است که دیوان حافظ همانند قرآن به بسیاری از خانه‌ها راه یافته و همه کسانی که به زبان فارسی آشنایی دارند، از شیفتگان و ارادتمندان او محسوب می‌شوند. حتی بسیار دیده شده کسانی که از نعمت خواندن و نوشتن هم بی‌بهره بوده‌اند، اشعار او را در سینه داشته‌اند. اما سؤال این است: چرا با همه محبوبیتی که حافظ و دیوان او نزد ما دارد، مردم فقط و فقط به اشعارش اکتفا می‌کنند و با دیوان او فال می‌گیرند و یا آهنگ‌سازان هر از گاهی روی اشعارش آهنگ می‌گذارند؟ آیا به راستی اهمیت و ارزش و اعتبار دیوان حافظ در همین حد است؟ چرا باید به دیوان حافظ که در حقیقت کتاب زندگی است تا به این حد بی‌توجه باشیم؟ چرا حافظ در زندگی ما حضوری مؤثر و کارساز ندارد؟ این چراها و بسیاری چراهای دیگر فقط در یک کلام خلاصه می‌شود و

آن این است که حافظ باریاکاران سر جنگ داشت. حافظ عاشقی بود آزاده و بی پروا که بانیش طنز به جنگ سالوسان رفت و آنها را آماج حملات بی‌امان خود قرار داد و کوس رسوایی آنها را به همه جاکشانند و به گوش همه کس رساند.

زاهد نفسی به دوست همدم نشدی
در خلوت وصل یار محرم نشدی

حافظ می‌دید که ارزشهای مقدس و ارزشمندی به دست آنها در حال نابودی است و این اراذل با نیرنگ و ریا دارند دین و دنیای مردم را به نیستی و تباهی می‌کشند. از این رو نمی‌توانست ساکت و آرام بنشیند، بلکه خود را مقید می‌دید که همچون سدی در برابر این سیل ویرانگر بایستد و مبارزه کند.

هرچند دشمنان به بهانه برخی کلمات و تعابیر و کنایات چون می و مطرب و معشوق و باده‌فروش و نظربازه او را به قانون شکنی شرعی متهم کردند و کافر و منکرش دانستند، اما واقعیت امر غیر از این بود و برخلاف عقیده آنها حافظ کسی بود که درد دین داشت و استفاده او از این واژه‌ها صرفاً به این دلیل بود که اشعاری نغز و دلنشین بسراید، چرا که معانی ظریف و باریک را نمی‌شد با کلماتی درشت و زمخت بیان کرد. او خواسته با کلامی شیوا و شیرین رازهای نفسانی درونی‌اش را توصیف کند و احساسات و عواطف و عقاید و اندیشه‌هایش را از هر سو جلوه دهد.

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست
که آبروی شریعت به این قدر نرود

حافظ عقیده داشت سالوسان اگر بی‌ریا هم باشد، باز یک طرف حقیقت

است در صورتی که حقیقت و جوه دیگری هم دارد که باید دیده شود و سالوسان در حقیقت یک سو نگرند و کارشان افراط و تفریط و حرفشان وعده و وعید است.

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود
و عده فردای زاهد را چرا باور کنم

حافظ انسانی وارسته، متعادل و پاک اعتقاد بود و هرچند از اشعری پیروی می کرد، گواشی شیعی داشت و به خاندان عصمت و طهارت عشق می ورزید و ارادتش خاص داشت. به همین دلیل بود که اجازه نمی داد به ارزشهای متعالی آنها خللی وارد شود و به ساخت مقدسشان جسارت و اهانت شود.

حافظ اگر قدم رتی در ره خاندان به صدق
بدرقه رهت شود همت شحنه نجف

برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است
مرا فتاده دل از کف برون تو را چه افتاده است

حافظ افراط گرایان و زاهدان ریاکار و مدعیان دروغین دین را که دایه مهربان تر از مادر شده بودند، با اشعار چند وجهی اش در صحنه شطرنج دیوان خود مات و مبهوت و در عین حال عصبانی کرده بود. در حالی که همین اشعار برای شیفتگانش بسی نغز و دلنشین و پرجاذبه بود. چون می دانستند که او دل شیدایی دارد و همان طور که به اصول پایند است، از زیباییها و خوشیها و لذایذ دنیا هم بهره می جوید و به دیگران هم توصیه می کند که زندگی زیباست و باید هر لحظه اش را با لذت نوشید. او عقیده

داشت که انسان هیچ است و با عشق می تواند همه چیز باشد. حافظ همچنین باور داشت که هیچ کس نمی تواند ادعا کند که از گناه مبرا است.

چو گفتمش که گناهی ندارم آن مه گفت
ز خویش دم زدنت بدترین گناهان است

اما سالوسان بریاکار که کارشان دروغ و دغل بود و خود را خداشناس قلمداد می کردند و جایگاه خویش را در بهشت می پنداشتند، در نهایت وقاحت مردم را از دروغ و گناه بر حذر می داشتند و از آتش جهنم می ترساندند. به همین جهت حافظ به آنها نهیب می زند و می گوید:

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو
که مستحق کرامت گناهکاران اند

و یاد در جای دیگر خطاب به آنها می گوید:

زهد و تقوی را تو ای زاهد شفیع خویش ساز
من کسی دارم که در محشر به فریادم رسد

حافظ و خیلی از علما و مردان خدا عقیده دارند که گناه برای انسان اجتناب ناپذیر است و شر مطلق نیست.

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد
ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی

پرهیز از گناه هم باید به اندازه طاقت انسان باشد. انسان تا از گناهان

کوچک و بی مقدار اطلاع نداشته باشد، نمی تواند از گناهان بزرگ بپرهیزد. میل به گناه و توبه از گناه، به انسان تقوا را می آموزد و کمال انسان می تواند در عصیان باشد. منتها عصیانی که منجر به تزلزل و انحطاط نشود، بلکه منجر به توبه و بازگشت شود. بشر از همان آغاز میل به گناه داشته و یا اگر نداشته، ناخواسته مرتکب آن شده. حضرت آدم و حوا با خوردن میوه ممنوعه از مقام فرشتگی به آدمی رسیدند.

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت
من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

حافظ خودش هم خود را انسانی کامل نمی داند و در اشعارش به این موضوع اشاره دارد. زیرا گناهای مرتکب شده و به آن اعتراف کرده، ولی در هر حال به عفو و بخشش الهی بسیار امیدوار بوده است.

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ
که گرچه غرق گناه است می رود به بهشت

حافظ اگر از سالوسان انتقاد می کرد، دلش هم به حال آنها می سوخت و نصیحت می کرد که دست کم مثل من باشید. به گناهایی که موجب کمال شما می شود، اعتراف کنید. خودتان را از گناه بری ندانید. این همه دم از زهد و تقوی نزنید، یا اگر می زنید، آنچنان باشید که می گویند. دست از ریا و تزویر بردارید و با مردم روراست باشید...

حال داستانی که از نظر شما می گذرد، ماجرای واقعی سالوسی است خودکامه و فریب کار که از موقعیت اجتماعی خود و اعتماد مردم سوء استفاده می کند و با نیرنگ و ریا فاجعه ای به بار می آورد که در نوع خود خواندنی است. از آنجا که حافظ توانسته با مهارت و هنرمندی

خطوط چهره کریه این گونه افراد را ترسیم نماید، بر ماست که با آگاهی این جانوران درنده خور را شناسایی کنیم و از خود برانیم تا عالمان بزرگوار و دلسوزی که به ارزشهای اخلاقی ارج می نهند و همانند حافظ درد دین دارند و جای ابراهیم گذاشته اند، فرصت یابند با رهبری خردمندانه خویش مردم را از گمراهی و ضلالت نجات بخشند و در شاهراه هدایت قرار دهند و به این وسیله موجبات سعادت و خوشبختی آنها را فراهم آورند.

بسم در میخانه رفتن کار یکرنگان بود

خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست

عباس خیرخواه